

بزرگوار خرد گویی جز بد نیست آفتابک ضایع بر که دلیل استری آزاد
کنود نظیرین مروج در آفرین بر گلگشتن که داد آفرین اول نشا شک فکریه
ویردی بر قفسی را چنین حسن جمل معنی کوه بوکلین حسن جمل عشق
سنتش نین یا بیدار عقل حسد انک بولنی بولماز طبع در لطفش می بیند
بویک طبع لطافت ده انک نظیر کورن بجز مست این نظم با سحر حلال بوزن نظم
در یا سحر حلال مبدور با تافت آفرین سخن با جبر بیل کوسوی با تفتی جبر بیل کوسوی
کس نماند گفت روزی زین نظم که بواسطه دن بر مرز و باکی بجز معنی دیگر
تا در اولاز کس نماند گفت روزی زین نظم که بواسطه دن بر مرز و باکی بجز معنی دیگر
اولاد **قطعه** خسر و آرد که انچه کن سپرد لای پادشاه این پادشاهان کجای
ای شیخ ای حلال تو با انواع ختر از آبی ای پادشاه سنگ حلالک انواع
عزیزه لایق در مراد پادشاهانه او صاف ای پادشاه بنی مروج همه آفاق گرفت
فرضه اطراف کند و در کل آفاق طوری و در کل اطراف آجری صیت مستعدی
و آرزو هسته سلطانی مسودتی صدایی و شسته سلطانی آواز و سی براد
پادشاه نو کورک حال شهرت بیانی در کشته پادشاه کثرت علم عیب انچه از
عین ملهمی بکرم احوال کجایک دیش اوله این که شکر در زمینم چه صفت
ظلمانی بود که بزم روشن کونم ش ظلمانی کجی اولی بود که او نشان کند و احاطگی
بیانی در که انچه ظرافت ایله بیان آید در سه ساله انچه پند و ختم از شاه
و وزیر اوج بل و هر آن که شاه و وزیر من مردم همه بر تو بیدم کلک
چو گاه چو گاه با ذلک ده کجی سخی بر دست قا بری مگر مال و اسبابی نمید و فای
او کسش این اتفاقا دستری پادشاه آخوردن و در دست ظرافت ایله ان طلب
ایچون بونی رعیتی دوست از خواب چنان دیدیم تا که کسحرون کجی دوست

خط اولوب
مست

بسم

بسم جنابم اعلیٰ کوردی که کمر گذار افتاد اصطلح ششم پنهانی ش کجی
آخوردن با که پنهان کن روز سبلی بسته در آرزو استمن من جو محمود
بسم شرم انک آخوردن بطنش خجیر ایوی واقع اولن عالی و احوال کوردی
دیور خرد ایله مادت به بیان ابدرا اصطلح عربی آخر ماری آخر ترکی
بشرد افشا نوزمن گفت شرا بیداری با که توبه مسلکی ایله یلو بوسن
یعنی با که آستان ایلدی و خجیر خجیر می دانست این خواب کجی صیت
بود و شک بجز بر بلر کونم در یونیز ما کجی که در کونم ندر ای نانی حسن بویاک
نم ده نانی طونرسن براد بود که ختر با که شتاق ایوب بسم ایلدی و بلدی
بویاک بجز بر بن همزم سنگ نهم و ادر اولن نظیرک بود و نونک بجز بر بن خجیر
یلور سن بیخ بود و شک بجز بر شری با که در مکر که ختم در **قطعه**
قوت شاعران و سخن زین شرط ملان منشا اولن قوت شاعران که شت ملان
اوصدن منتظر شت از بین که نیر ان می رفت بداند منتظر آمدن
کمران کندی بچون کجی کجی ای نویسی بر بر بیخ من چو کله که انچه مای
بسم خرم بوسن محقق بیگفت اول آرزو و کمر نانی رفت و حق سوبلیدی
و کجی بچونش در کبان کجی نقش خوار و در جهان کجی بچون نانی است
خوارم نشی و چون کجی حیاتی مغدی با پسران کله از ملک سلیمان می رفت
خجیریک شکات ایله ملک سلیمان دنا کندی و می شتو آکس بر جز او جان سخن
کس نشا حقت کندی اول کس که سوزک روحی انون بجز می کله آکدی من
همه از کجی از کجی انون جان می رفت من کورده و جسدان جان کوری کفتم
اکون سخن خوشتر که بگوید با من استم شری لطیف سوزی با که کم سوزد
جان مکر طبع و خوش کوی سخن و ان می رفت که اول سوز بجز لطیف سوزی

بنا احر کافرد